

تحلیل و بررسی دلایل ضرورت بُعد جسمانی برای انسان

از دیدگاه ملاصدرا

هادی جعفری^(۱)

علی ارشد ریاحی^(۲)

چکیده

کلیدواژگان: بُعد جسمانی، ضرورت، انسان‌شناسی، تضاد، مبانی حکمت متعالیه، ملاصدرا.

انسان‌شناسی فلسفی از مقولات جذاب و مهمی است که از آغاز تاریخ فلسفه مورد توجه و کنکاش فیلسوفان بوده است. در این میان، ملاصدرا در مقام یکی از فیلسوفان برجسته عالم اسلام توجهی ویژه به انسان و مسائل پیرامونی آن داشته است. یکی از مسائل مهم در حوزه انسان‌شناسی، بُعد جسمانی انسان است که خود دارای ابعاد گوناگونی است. این مقاله به یکی از ابعاد مهم آن، یعنی ضرورت بُعد جسمانی برای انسان از نگاه ملاصدرا میپردازد و این نتیجه حاصل میشود که ضرورت بعد جسمانی برای انسان با مبانی فلسفی ملاصدرا همچون اصل سنخیت، تشکیک وجود، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس، امکان اخس، استعداد دریافت امانت از سوی انسان، اصل تضاد و برخی دیگر از مبانی وی، قابل اثبات است. این نوشتار نشان میدهد که از منظر صدرالمتألهین، بُعد جسمانی برای انسان حقیقتی ضروری و لازم برای تشکیل هویت انسانی و ارتقا و تکامل وجودی آدمی است.

مقدمه

در علوم گوناگون «انسان» بعنوان یک موضوع، از زوایا و ساحت‌های مختلفی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. از این حیث دامنه تحقیق درباره آن بسیار گسترده است و شخصیت‌های بسیاری درباره انسان و ساحت‌های مختلف آن بحث نموده‌اند که از جمله آنها میتوان ملاصدرا را نام برد. او در سیر تفکر فلسفی خود مباحث وجودشناسی را به مباحث انسان‌شناسی پیوند میدهد. با توجه به اینکه انسان موجودی دو ساحتی و متشکل از نفس و جسم است، طبیعاً بعد جسمانی انسان یکی از موضوعاتی است که از نگاه ملاصدرا مغفول نمانده و جایگاهی ویژه یافته است. یکی از مسائل اساسی درباره بعد جسمانی انسان، ضرورت وجود آن است. دلایل ضرورت وجود بعد جسمانی انسان چیست؟ بعبارت دیگر، چرا باید انسان دارای بعد جسمانی باشد؟ مبانی و اصولی که ضرورت بعد

* تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۱۵ تاریخ تأیید: ۹۹/۴/۱ نوع مقاله: پژوهشی

(۱). دانشجوی دکتری حکمت متعالیه، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران؛ amin.ja8913@yahoo.com

(۲). استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)؛ arshad@ltr.ui.ac.ir

جسمانی انسان را اثبات میکنند، کدامند؟

اگرچه انسان‌شناسی فلسفی ملاصدرا در پی تبیین اهمیت انسان و نقش او در هستی و عالم است، ولی این اهمیت، نسبت به بعد جسمانی انسان بدون دلیل نیست. بسیاری از ویژگیها و مطالب ارائه شده درباره انسان و ارتباط او با هستی، از بستر جسمانیت انسان قابل تبیین است. درست است که انسان از حیث بعد جسمانی محدود و ناقص است، ولی این نقص و محدودیت به این معنا نیست که تبیین حقایق متعالی در انسان‌شناسی ملاصدرا، بدون توجه به جایگاه بعد جسمانی انسان صورت گرفته و بعد جسمانی انسان، امری طفیلی و غیرضروری است.

این جستار در صدد استخراج مبانی ملاصدرا برای اثبات ضرورت بعد جسمانی انسان است، چرا که وی تحت عنوانی مستقل به این موضوع پرداخته است. در این نوشتار نه دلیل برای اثبات ضرورت بعد جسمانی انسان با استفاده از مبانی و دیدگاههای انسان‌شناسانه ملاصدرا ارائه شده است. برخی از دلایل (همچون جامعیت و اصل تضاد) نشان میدهد که فلسفه او با عرفان ابن عربی گره خورده است و برخی دیگر (همچون جسمانیت الحدوث و روحانیت البقاء بودن نفس، تشکیک وجود و حرکت جوهری) نمایانگر این است که مبانی ویژه فلسفی ملاصدرا در حوزه انسان‌شناسی فلسفی، کاربردی بسیار مهم دارد.

۱. جامعیت الهی، مستلزم ضرورت وجود بعد جسمانی ملاصدرا با تکیه بر این مبنا که جامعیت خداوند مستلزم گستردن رحمت اوست، به اثبات ضرورت قراردادن انسان بعنوان خلیفه بر روی زمین میپردازد. برای توضیح

این دلیل و ارتباط آن با بحث ضرورت بعد جسمانی انسان، توجه به مقدمات زیر لازم است.

۱) خداوند حکیم چون جامع همه کمالات و مشتمل بر تمام اسماء و صفات حسنی است، اقتضا دارد رحمت خویش را بر غیر خود بگستراند (ملاصدرا، ۱۳۸۹ الف: ۱۸۴).

۲) گستردن رحمت اقتضا دارد که قدرت و حکمت الهی با خلق ممکنات، ایجاد عالم کون، تسخیر امور عالم و تدبیر آنها، گسترده شود. عبارت دیگر، گستردن رحمت مستلزم ظهور مخلوقات خداوند است (همانجا).

۳) ظهور و تدبیر مخلوقات بصورت مباشر و بواسطه از سوی ذات قدیم و حدانی، ممکن نیست، زیرا مناسبت و سنخیت میان عزت قدم و ذلت حدوث، امکان ندارد (همان: ۱۸۵). چرا که علت قریب عالم متجدد، حادث و متغیر (که حرکت، ذاتی آن است) نمیتواند امری ثابت باشد؛ به بیان دیگر، عقل محض از لحاظ عدم تغییر و نفس از حیث تجرد، نمیتواند علت قرار بگیرد، در نتیجه برای ایجاد و بتبع آن، تدبیر مخلوقات، باید علتی وجود داشته باشد که از جهت خاصی با مخلوقات حادث و متجدد مسانخ باشد (همو، ۱۳۷۸ الف: ۴۵).

۴) جامعیت الهی ایجاب میکند که جانشینی برای تصرف که ناشی از ولایت تکوینی است و همچنین جانشینی برای ایجاد، حفظ و ریاست بر مخلوقات انتخاب شود که به وجهی، به قدیم مستند باشد و فیض و رحمت را از حق سبحانه بگیرد و به وجهی، به طرف حدوث و خلق مستند باشد تا آن فیض را به خلائق برساند، بهمین دلیل خدای تعالی خلیفه‌یی بصورت خویش خلق نمود و لباس تام اسماء و صفات خود را بر او پوشانید (همو، ۱۳۸۹ الف: ۱۸۵). دو وجهی بودن جانشین

خدا به این دلیل است که هر موجودی که وسط و میان دو موجود دیگر باشد و آن دو موجود دیگر، در طرفین اعلی و اسفل قرار گرفته باشند، موجود واسطه غیر از دو طرف خواهد بود، ولی با هر دو طرف شبیه و هماهنگ است، زیرا دارای دو جهت و حیثیت خواهد بود که بوسیله آن دو جهت با طرفین خود سنخیت دارد (دینانی، ۱۳۹۳: ۱۱۹/۲).

این مبنا بصورت یک قاعده فلسفی و عرفانی درآمده است و قیصری نیز در مقدمه خود بر فصوص الحکم، به آن اشاره میکند. به اعتقاد او هر واسطه‌یی میان دو شیء ضرورتاً غیر دو طرف است، اما دارای دو جهت است که از یک جهت شبیه مافوق و از جهت دیگر شبیه مادون است (آشتیانی، ۱۳۷۰: ۴۸۳). بر اساس این قاعده، ملاصدرا درباره طبیعت معتقد است از جهت ثبات، با حق و از جهت تجدد، با امور حادث مرتبط است. پس طبیعت نیز دارای دو جهت ثبات و تغیر است (ملاصدرا، ۱۳۷۸ الف: ۵۲).

۵) ویژگی جانشین خداوند، مظهریت حق سبحانه است، بهمین دلیل دو اسم ظاهر و باطن به خلیفه خداوند عطا شده است، تا بوسیله آنها، قدرت تصرف در ملک و ملکوت را داشته باشد (همو، ۱۳۸۹ الف: ۱۸۵).

۶) این خلیفه بودن باید بنحوی اعتدال‌گونه باشد و هیچیک از وحدت ذاتی (که به حق سبحانه نظر دارد) و کثرت امکانی (که به ممکنات نظر دارد) بر دیگری غلبه نداشته باشد (همانجا). از دیدگاه ملاصدرا پس از خلقت زمین، اراده الهی که مقتضای قضای قطعی و ازلی خداوند است و عنایت الهی که ناشی از فاعلیت بالعنایه اوست، سبب شد که در زمین خلیفه‌یی قرار داده شود.

بنابراین از عناصر متضاد و دور از عالم قدس و معنا، موجود کاملی که صلاحیت جانیشینی در هر دو نشئه را داشته باشد، آفریده شد. از طرفی، چون خلیفه مربوط به عالم مادی و زمین است، عناصر مادی باید در ایجاد این خلیفه دخالت داشته باشند. از طرف دیگر، چون خلیفه باید قابلیت جانیشینی هر دو نشئه را داشته باشد، میبایست مواد و عناصر تشکیل‌دهنده او، دارای نحوه‌یی تعدیل و تهذیب از کدورت، تضاد و ظلمتی که لازمه جسمانیت صرف است، باشد. بنابراین پس از آفریدن جماد و پس از آن نبات و حیوان، زمینه برای آفرینش این خلیفه که همان انسان است مهیا شد.

حاصل اینکه، لازمه جانیشینی در زمین ایجاد جانیشینی بر اساس ویژگیهای مادی و جسمانی است. از سویی چون انسان جانشین ذات باریتعالی است، صرف ویژگیهای جسمانی نمیتواند جانیشینی را تحقق بخشد. بهمین دلیل باید نوعی تعدیل در این ویژگی جسمانی صورت گیرد، تا زمینه پذیرش عنایت الهی و فیوضات ماوراء مادی برای انسان حاصل شود. این دو بعد جسمانیت و جانیشینی الهی در زمین، باعث میشود که تنها انسان (که دارای بعد جسمانی و روحانی است) قابلیت و استعداد جانیشینی را داشته باشد. سایر مخلوقات بجهت عدم تعادل در دو بعد جسم و معنا توانایی و استعداد خلیفه شدن بر روی زمین را ندارند (همان: ۲۱۰-۲۰۹). با توجه به مقدمات فوق میتوان نتیجه گرفت که جامعیت الهی مستلزم گستردن رحمت، و گستردن رحمت مستلزم ظهور مخلوقات و تدبیر آنها بر اساس اسما و صفات خداوند است. ظهور و تدبیر مخلوقات مستلزم واسطه‌یی میان خداوند

و خلق است که از جهتی به خدا مستند باشد و از جهتی با مخلوقات مرتبط شود، تا عدم مسانخت میان خداوند و ظهوراتش جبران گردد.

مقتضای قاعده سنخیت اینست که آن واسطه بنحوی با مخلوقات تحت تدبیر خود، سنخیت داشته باشد، زیرا اگر سنخیت میان علت و معلول برقرار نباشد، لازم می‌آید هر علت خاصی ویژه معلول خاصی نباشد، بنابراین هر علتی میتواند علت هر چیزی و هر معلولی معلول هر چیزی باشد (طباطبایی، ۱۴۲۴ق: ۲۱۵). از طرفی چون بخشی از مخلوقات دارای بعد جسمانیند، ضرورت دارد این سنخیت در این حوزه نیز برقرار شود. بهمین دلیل این واسطه نیز باید دارای بعد جسمانی باشد، تا سنخیت میان مخلوقات و واسطه مذکور محفوظ بماند و غرض از ایجاد آن - که برقراری سنخیت میان واجب و ماسوای واجب است - حاصل گردد.

بر اساس اصل سنخیت، انسان همه شئون وجودی مخلوقات اعم از جمادی، نباتی، حیوانی و روحانی را در خود جای داده است، تا بتواند با هر شأنی از شئون عالم، سنخیت داشته باشد و نقش واسطه‌گری خود را تداوم بخشد؛ بعبارت دیگر، خلافت عظمای الهی در نشئه جامع انسانی تحقق‌پذیر است و انسان چون دارای تطور ذاتی در همه مراتب وجودی است، مستحق دریافت خلافت مذکور است (ملاصدرا، ۱۳۸۶ الف: ۷۸).

۲. نسبت غایی میان موجودات جسمانی و انسان، مستلزم ضرورت بعد جسمانی از دیدگاه ملاصدرا زمین و آنچه در آن است بعنوان مخلوقات مادی نقشی مهم در مورد ضرورت بعد

جسمانی انسان ایفا میکنند؛ به بیان دیگر، ملاصدرا میان خلقت عالم جسمانی بویژه زمین، با حقیقت انسان و تکوین وی ارتباط و نسبتی غایی برقرار میکند، چرا که از نظر صدرالمتألهین مقصود از وجود عالم جسمانی و ایجاد اشیاء بصورت تدریجی و مرتبه بمرتبه، اینست که انسان (که همان خلیفه الهی در عالم است) ظهور یابد. بهمین دلیل از نگاه وی، غرض از ارکان عناصر، تحصیل نباتات و غرض از نباتات، تحصیل حیوانات و غرض از حیوانات اینست که اجسام بشری ایجاد شود. غرض از ایجاد اجساد بشری تحصیل ارواح ناطقه انسانی است که بر اثر تعلق به بدن صورت میگیرد و غرض از ایجاد ارواح انسانی، تحصیل خلیفه خدا بر روی زمین است (همو، ۱۳۸۹ الف: ۱۸۵).

صدرالمتألهین در تشبیهی زیبا حقیقت باطنی را همان روح اعظم، نفس کلیه را وزیر، جانشین و ترجمان آن حقیقت، طبیعت را عامل و کارگران آن طبیعت را که شامل قوای طبیعی میشود، سربازان آن معرفی میکند. همچنین صورتهای ظاهری عالم از عرش تا فرش و آنچه را میان آنهاست در حکم انسان کبیر و انسان را بعنوان عالم صغیر (که همان انسان کامل است) خلیفه خدا بر روی زمین میداند (همانجا). از دیدگاه ملاصدرا هر یک از انسانها (چه ناقص و چه کامل) به اندازه حصة انسانی خود، بهره‌یی از خلافت دارند.

او با استناد به آیه شریفه «هو الذی جعلکم خلائف الارض؛ او کسی است که شما را خلیفه روی زمین قرار داد» (انعام/۱۶۵)، بیان میکند که: هر بشری چه از افاضل و چه از اراذل، خلیفه‌یی از خلفای الهی بر روی زمین است، اما افاضل مظهر

صفات جمالی الهی در آئینه اخلاق ربانیند، چرا که خدای تعالی به ذات و جمیع صفاتش در قلب آنان تجلی نموده است و آنان آئینه صفات جمال الهیند. اراذل نیز جمال صنعت و کمال بدائع الهی را در پرتو حرفه‌ها و صنایع ظاهر میکنند. خداوند آنها را در بسیاری از مخلوقات خود (مانند نان، خیاطی، ساختمان و...) خلیفه قرار داده است. خداوند گندم را مستقل آفریده است و انسان بسبب خلافتش آن را به آرد تبدیل میکند و یا خداوند پنبه را آفرید و انسان از طریق آن لباس و چیزهای دیگر میدوزد (همان: ۱۸۷).

ملاصدرا در تشبیهی دیگر، رابطه نفس و بدن را همچون پرنده در تخم میدانند بطوری که تا وقتی پرنده در تخم است از آن برای تکامل و مصونیت از آفات و بلیات بهره میبرد (همو، ۱۳۸۷: ۹۵).

ملاصدرا غرض و غایت ایجاد موجودات جسمانی، قوای طبیعی، نباتی و حیوانی را خلقت انسان میدانند؛ عبارت دیگر، عالم جسمانی با همه انحاء و انواعش برای انسان خلق شده است. او انسان را اصل، برگزیده و عصاره همه مخلوقات معرفی میکند. علاوه بر این، معتقد است مخلوقات دیگر از اضافات انسان خلق شده‌اند. در هر صورت، وی گوهر و اصل را انسان میدانند و سایر مخلوقات را همچون پوسته‌هایی برای محافظت انسان از آفات و بلیات قلمداد میکند. بهمین دلیل، ممکن است پوسته از بین برود، اما گوهر اصیل انسانی باقی بماند تا محسوس شود و بسوی پروردگار خویش برگردد (همو، ۱۳۸۹ الف: ۲۱۳).

با توجه به مطالب مذکور، ملاصدرا ظهور بعد جسمانی انسان را تحصیل و تعیین نفس ناطقه انسانی دانسته و این امر بر اثر تعلق آن نفوس به بدن صورت میگیرد. از طرفی، وی غرض از تعلق

بعد روحانی به جسم انسان را تحصیل خلیفه و جانشین خداوند بر روی زمین میدانند؛ بعبارت دیگر، حقیقت تجردی الهی در قالب تعلق نفوس انسانی به بدن جسمانی میتواند در زمین (که خود امری جسمانی است) ظهور یابد.

گذشته از اثبات ضرورت ایجاد عوالم جسمانی، در هر صورت اگر خداوند بخواهد بر روی زمین - که حقیقتی مادی است - خلیفه‌ی داشته باشد، بعد جسمانی این خلیفه ضروری است، تا جانشینی معنا یابد. از سوی دیگر، چون از نگاه ملاصدرا خلیفه بودن انسان امری تشکیکی است و همه انسانها در هر مرتبه را شامل میشود، این خلافت مستلزم ضرورت بعد جسمانی در همه آنها (چه کامل و چه ناقص) خواهد بود.

نکته دیگر، وجود رابطه‌ی گوهر و صدف گونه است که وی میان انسان و دیگر مخلوقات مادی برقرار میکند. این تشبیه که آدمی بعنوان مروارید در صدف تحت حفاظت انواع مخلوقات جسمانی است، نشان میدهد که او باید دارای بعدی جسمانی باشد، تا ارتباط گوهر و صدف میان انسان و دیگر مخلوقات معنا پیدا کند، زیرا معنا ندارد که عالم جسمانی محافظت‌کننده حقیقتی صرفاً روحانی باشد، بلکه برای این حقیقت روحانی باید شائی جسمانی قائل شد، تا ارتباط مذکور معنا یابد. این نکته را نیز باید در نظر داشت که ضرورت حفاظت این گوهر از سوی صدف، به رسالت و هدف انسان که همان تکامل و پیمودن مدارج ترقی بر روی زمین است، بر میگردد و با انتقال به دنیای دیگر نقش حفاظتی این پوسته پایان می‌یابد. اگر ترقی و تکامل در دنیای دیگر تعریف شود، طبعاً پوسته‌ی متناسب با آن عالم، لازم خواهد داشت.

۳. استعداد دریافت امانت الهی، مرهون ضرورت

بعد جسمانی

از دیدگاه ملاصدرا نسبت میان انسان و سایر مخلوقات، مانند نسبت قلب با اعضاست. در علوم طبیعی ثابت شده که استعداد حیات از روح به قلب افزوده میشود و بواسطه قلب به سایر قسمت‌های بدن سرایت میکند؛ از این طریق انسان دارای حیات، حس و حرکت میشود. در این تشبیه همانطور که فیض روح شامل همه اعضای بدن میشود و از طریق قلب این فیضان منتقل میگردد، همچنین فیض الهی شامل همه ماسوی میشود. البته این فیض بواسطه انسان به ماسوی سرایت میکند (همان: ۲۷۴). علت واسطه‌گری انسان اینست که تنها انسان استعداد پذیرش بدون واسطه فیض الهی را دارد.

ملاصدرا این نکته را ذیل آیه امانت مطرح نموده و معتقد است منظور از امانتی که فقط انسان آن را پذیرفت، فیض بدون واسطه الهی است. منظور از این فیض، بینبازی از هر چیز و بقای بالله است. این امانت از صفات الهی است که در انسان متجلی شده و ویژه انسان است. دیگر مخلوقات تنها استعداد پذیرش بخشی از این فیوضات را دارند. این فیض وجودی بشکل عام در عالم سریان می‌یابد و همه مخلوقات جز انسان کامل از قبول آن سر باز میزنند. واضح است که پذیرش این فیض بدون واسطه و عام، ناشی از بعد جسمانی انسان است، زیرا استعداد پذیرش ویژه بعد جسمانی اوست؛ به این معنا که انسان بواسطه بعد جسمانی خود، میتواند قوه و استعداد داشته باشد و آن را به فعلیت برساند. ملائکه چون دارای بعد جسمانی نیستند، استعداد پذیرندگی ندارند. البته ممکن

است گفته شود اگر ملاک، پذیرش جسم است، هر جسمی باید بتواند پذیرنده همه فیوضات باشد. پاسخ اینست که مبدأ غایی و اصلی سریان فیوضات به سمت انسان، قوه عاقله و بعد روحانی اوست و دیگر موجودات از این بعد و ترکیب آن با جسم عنصری برخوردار نیستند (همان: ۲۷۳).

از طرف دیگر ملاصدرا ضعفی را که قرآن کریم به خلقت انسان نسبت داده است، ناشی از عدم تمامیت صورت و نداشتن حد معین در انسان میداند. او معتقد است ضعف، ویژگی خاص انسان است و دلیل آنکه انسان امانت الهی را قبول کرد، ضعف وجودی او بوده است (همو، ۱۳۷۸ب: ۵۰). این نکته را نیز باید متذکر شد که از دیدگاه صدرالمتهلین صرف جسم مناسبی با دریافت امانت الهی ندارد، بلکه ظلومیت و جهولیت انسان نیز در پذیرش امانت دخالت دارد. از اینرو ارواح و ملائکه چون دارای قوه ظلومیت و جهولیت نیستند، تحمل دریافت آن را ندارند، ولی انسان بواسطه جسمانیت، ظلومیت و جهولیت، استعداد دریافت این امانت بزرگ را داراست (همو، ۱۱۳۸۹الف: ۲۴۳).

از نظر ملاصدرا منظور از ظلوم و جهول بودن انسان، اینست که او استعداد سلوک وجودی و استحاله ذاتی تا مقام نامعلومی را دارد. ظلوم به صیغه مبالغه بمعنای ظلم بر نفس است و منظور اینست که انسان بواسطه حمل امانت الهی، متصف به وصف ظلومیت شده است، چرا که چیزی را در غیر موضع خود جای داده و خود را در آن فنا نموده است. از سوی دیگر، به این دلیل لقب جهولیت گرفت که گمان نمود انسان همین قوه حیوانی است که میخورد، مینوشد و ازدواج میکند و نمیداند که باید از این مرتبه عبور کند و به

گوهر خود برسد، تا بتواند با شناخت خود، خدای خود را بشناسد (همو، ۱۳۷۸ ب: ۵۱).

ممکن است اشکال شود که استعداد دریافت امانت الهی (که همان فیض الهی است) ضرورت بعد جسمانی را اثبات نمیکند، بلکه استحباب آن را نتیجه میدهد، زیرا اگر انسان این استعداد را نداشته باشد، محذوری پیش نمی آید، بلکه صرفاً امتیازی را از دست میدهد. در پاسخ گفته میشود اگر ضرورت دارد خداوند بر روی زمین خلیفه و جانشین داشته باشد (که ضرورت آن در دلیل قبل بیان شد) به این معناست که ضرورت دارد فیض الهی که همان امانت الهی است، در زمین ظهور یابد و چون متعلق این فیض، عالم جسمانی است، دریافت کننده این فیض باید هم دارای بعد روحانی باشد، تا سنخیتی با عالم تجردی داشته باشد و هم دارای بعدی جسمانی باشد، تا سنخیتی با عالم جسمانی داشته باشد. بنابراین ضرورت ظهور خلیفه الهی بر روی زمین، مستلزم ضرورت ظهور فیض الهی بر روی زمین است و ضرورت ظهور فیض الهی در روی زمین، مستلزم آن است که دریافت کننده این فیض هم دارای بعد روحانی باشد و هم دارای بعد جسمانی. بعقیده ملاصدرا سبب ارتقای انسان از یک مرتبه به مرتبه دیگر، اینست که وی مشتمل بر دو جهت مرگ و حیات، ضعف و قوه، نقص و کمال، بقا و زوال و روح حیوانی فانی و ملکی باقی است؛ عبارت دیگر، ضعف انسان ویژگی منحصر بفرد اوست که بواسطه آن، انسان حد معین نخواهد داشت و دلیل پذیرش و دریافت بار امانت الهی است (همان: ۵۲).

۴. ضرورت بعد جسمانی انسان، در پرتو قاعده امکان اخس

برای توضیح این دلیل و ارتباط آن با بحث ضرورت بعد

جسمانی انسان، توجه به مقدمات زیر لازم است:

۱) یکی از قواعد مهم فلسفی که میراث ارسطو محسوب میشود، قاعده امکان اشرف است. ملاصدرا این قاعده را اصلی شریف و برهانی پر فایده میداند که دارای منافع، خیرات و برکات فراوانی است (همو، ۱۳۸۳: ۷/ ۳۲۰). بر اساس این قاعده در تمام مراحل وجود لازم است ممکن اشرف، بر ممکن اخس مقدم باشد، بطوریکه هرگاه ممکن اخس موجود باشد، ناچار باید پیش از آن، ممکن اشرفی موجود شده باشد (همانجا).

از نظر فیلسوفان قاعده امکان اشرف دارای دو شرط است: یکی اینکه، موجود اشرف و موجود اخس با یکدیگر در ماهیت نوعی متحد باشند. دوم اینکه، این قاعده فقط در مبدعات و موجودات مافوق عالم کون و فساد جاری میشود (سبزواری، ۱۳۸۸: ۱۵۳). اگرچه ملاصدرا با معتبر بودن دو شرط مذکور مخالفت نکرده ولی چون در باب وجود قائل به تشکیک است، قاعده امکان اشرف را در مراتب تشکیکی وجود نیز جاری میداند. به بیان دیگر، بنا بر اصالت وجود و تشکیک آن، قاعده امکان اشرف در اصل وجود جاری است؛ به این معنا که از وجود منغم در ماده، به وجود اشرف و اعلی که مبراز ماده و لوازم آن است، پی برده میشود (آشتیانی، ۱۳۸۱: ۴۵۲). از این رهگذر، منشأ اختلاف ماهیات و تفاوت انواع وجود، به اختلاف در مراتب وجود بر میگردد و این قاعده در غایات وجودی اشیاء نیز جاری است، چنانکه شریف بر خسیس، بالفعل بر بالقوه، صورت بر ماده، صدق بر کذب مقدم است. نتیجه اینکه، در عالم کون و فساد نیز قاعده امکان اشرف جاری است و منحصر در عالم عقول نیست (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۳: ۱/ ۳۷).

قاعده امکان اخس نیز بعنوان همراه و معاضد قاعده امکان اشرف، از دید فیلسوفان بویژه ملاصدرا

دور نمانده است. او معتقد است قاعده امکان اخس را در تبیین بسیاری از موارد بکار برده است (همان: ۴۱). در تعریف این قاعده آمده است: در سیر صعود، وصول به مرتبه عالی مستلزم گذران از مرتبه اخس است بطوریکه اگر مرتبه اخس تحقق نیابد امکان تحقق مرتبه اشرف نیست (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۷/۳۳۴). بنابراین دو قاعده امکان اشرف و اخس با یکدیگر ارتباط معکوس دارند. قاعده امکان اشرف در قوس نزول و قاعده امکان اخس در قوس صعود بکار میرود؛ بعنوان مثال، در امکان اشرف با اثبات نفس ناطقه (در قوس نزول) عقل اثبات میشود و در قاعده امکان اخس با اثبات عقل (در قوس صعود) نفس ناطقه اثبات میگردد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۳: ۱/۴۲).

۲) از دیدگاه ملاصدرا وجود انسان به مرحله حدوث و ظهور نمیرسد، مگر اینکه همه درجات عالم کون و طبیعت ظاهری و منازل نباتی و حیوانی طی شوند، تا همه این قوای ارضی و آثار نباتی و حیوانی در انسان جمع گردد. بر اساس قاعده امکان اخس طبیعت بعنوان نوع اخس تا وقتی همه درجات آن به صفحه کون و ظهور نرسد، نمیتواند به نوع اشرف برسد. عبارت دیگر، مطابق این قاعده، ضروری است که موجود اشرف دارای همه معانی متحقق در موجود اخس بنحو اعلی و اشرف باشد (ملاصدرا، ۱۳۸۹ الف: ۲۱۶).

ملاصدرا معتقد است در نحوه تکون انسان، عناصر مادی وقتی با هم امتزاج یابند و نوعی اعتدال در آنها یافت شود، آمادگی پذیرش فیض الهی را پیدا میکنند و دارای اثر حیات میشوند. در این هنگام نفس نباتی تشکیل میشود. این امتزاج و اعتدال بنحو اتم و افضل ادامه می یابد، تا از نفس نباتی به

نفس انسانی برسد. عبارت دیگر، ماده عنصری پس از دریافت درجه جمادی، نباتی و حیوانی به لطافتی میرسد که محل پذیرش و اشراق نفس ناطقه میگردد. بنابراین انسان موجودی میگردد که از جهتی شبیه فلک و از جهت دیگری شبیه ملک است و بهمین دلیل صلاحیت آبادانی دار دنیای مادی و دار آخرت را پیدا کرده، بتبع آن، ابتدا استحقاق خلافت در عالم اسفل زمینی و سپس استعداد جانشینی در عالم اعلی را پیدا میکند (همانجا). به بیان دیگر، پس از اینکه انسان تمام ویژگیهای مشترک حیوانی و نباتی را در خلقت خود بدست آورد، خلقت دیگری به او اضافه میشود که با حقیقت و ذات اطوار قبلی انسان تفاوت دارد. این نشئه جدید، نوری است که از سوی خدا به انسان افزوده میگردد و قائم به ذات الهی است و زمین مادی نیز محل ظهور و دریافت این نور الهی برای انسان است. عبارتی بدن عنصری انسان با استعدادی که دارد، این قابلیت را بدست می آورد که نور ربانی از طریق اشراق الهی در آن ظهور یابد و بدن مذکور منزل و مسکن آن نور گردد (همان: ۲۱۸).

نتیجه این دو مقدمه آنکه مطابق با قاعده امکان اخس وجود انسان به مرتبه حدوث نمیرسد مگر اینکه همه مراتب طبیعت اعم از قوای ارضی، نباتی و حیوانی در او جمع شوند (همان: ۲۱۷). بنابراین بعد جسمانی انسان اشرف از بعد جمادی، نباتی و حیوانی است و انسان مرکب از بعد روحانی و جسمانی، اشرف از بعد جسمانی است. وجه اشرف بودن بعد جسمانی انسان نسبت به سایر اجسام آنست که این بعد محل و مستعد دریافت نفس ناطقه است، چرا که هر جسمی استعداد

دریافت نفس ناطقه را ندارد (همان: ۲۱۶).

وجه دیگر اینست که بدن بعنوان موضوع نفس در غایت اعتدال است. هر کدام از نفس و بدن این روند تشکیکی را برای بقا در حیات مادی ادامه میدهند. با توجه به اینکه بدن دائماً در حال تحلیل است، نیازمند غذایی مادی و موافق و سازگار با خود است، تا بتواند مزاج خود را به حالت اعتدال نزدیک کند (همو، ۱۳۸۱: ۴۳۱ - ۴۳۰). این در حالی است که اعتدال مذکور در اجسام دیگر وجود ندارد. ملاصدرا معتقد است افزایش دریافت کمالات در انسان بستگی به افزایش صفا و اعتدال در او دارد. عبارت دیگر، شدت در اعتدال سبب شکوفایی استعداد اشیاء برای پذیرش کمالات از سوی واهب الصور میشود. نطفه انسانی نیز هنگام تمامیت استوا و اعتدال، مستحق دریافت استعداد نفس مدبر میشود (همو، ۱۳۸۶: ۸۳۴).

از دیدگاه ملاصدرا حکمت الهی در تکوین نبات اینست که مزاج جسم نامی نسبت به مزاج نبات به اعتدال نزدیکتر است و سنت الهی بر اینست که اگر یک وجب بسوی غایت بروی، یک ذراع بسوی تو می آید. بر اثر این قرب، لباس صورت کمالی به نبات افاضه میشود، بنابراین هم قوه حفظ شخص و هم قوه حفظ نفس نباتی به او افاضه میگردد. از این حیث قوه مولد در او فراهم شده، تا با اضافات مادی خلقتش، اشخاص دیگر نبات ایجاد شوند. از طرفی، چون کمال شخص اول بعلت انفصال از شخص سابق حاصل نشده، قوه نامیه را برای او قرار داده اند، تا اندازه‌یی در حد شایستگی خود پیدا کند و این اندازه محفوظ بماند. فعل نامی چون متوقف بر تغذیه است، قوه غذایی به او افاضه شده است و قوه غذایی با استخدام

خدمتگزاران چهارگانه جاذبه، هاضمه، ماسکه و دافعه به این امر میپردازد. این فرایند در جسم عنصری انسان نیز تعبیه شده است، تا قوه حیوانی انسان نیز بواسطه خدمتگزاران و جنود بشمار آنها، سفر انسان بسوی خدا را ادامه دهد (همان: ۸۰۰ - ۷۹۹).

خلاصه اینکه، مطابق قاعده امکان اخس، با وجود انسان مرکب از روح و بدن، بعد جسمانی انسان ضرورت می یابد، همانطور که با وجود بعد جسمانی انسان، حیوان، نبات و جماد بترتیب ضرورت وجود می یابند.

۵. انسان همچون وجود حقیقی دارای مراتب

برای توضیح این دلیل و ارتباط آن با بحث ضرورت بعد جسمانی انسان، توجه به مقدمات زیر لازم است.

(۱) از دیدگاه ملاصدرا بعد جسمانی، مرتبه‌یی از مراتب انسانی است که در فرایند تشکیل و تکامل و سیر وجودی انسان وجود دارد. پس انسان حقیقتی مشکک است که مرتبه جسمانی آن، مرتبه‌یی از مراتب وجودش است. در اینجا به شواهدی از آثار و عبارات ملاصدرا مبنی بر تشکیکی بودن حقیقت انسان اشاره میشود:

(الف) از نگاه ملاصدرا شکلگیری عالم وجود بر اساس مبانی تشکیکی در وجود صورت میگیرد. در این میان شکلگیری جسم جمادی و عنصری، جسم نباتی، حیوانی و سپس انسانی و پس از آن نفس ناطقه انسان از چشم انداز مبانی تشکیکی به هم مرتبطند. اجسام عنصری چون مشتمل بر تضاد و تفاسد و دگرگونی هستند، وجودی دگرگون و کهنه دارند و در این حالت استعداد پذیرش فیض الهی را ندارند. یعنی بدلیل تفاسد و دوری از توافق و اعتدال و پایین بودن ظرف وجود و نشئه وجودی،

از فیض الهی محروم هستند، ولی هرگاه جسم قوای متضاد خود را بسبب کسر و انکسار و فعل و انفعال به سمت تصالح سوق دهد، استعداد قبول اثر از فیض الهی و اشعه نورانی از نور مطلق را خواهد یافت و دارای صور معدنی حافظ عناصر از پاشیدگی و رهایی، خواهد شد. حال اگر این ترکیب به توسط و اعتدال نزدیک شود، آثار حیات که شامل تغذیه و تنمیه و تولید است، در آن نمایان خواهد شد. اگر این تضاد در عناصر محفوظتر بماند، به درجه حیوانی میرسد. در هر صورت اگر عناصر بر اثر امتزاج آنها به اعتدال نزدیکتر شوند و درجات کمال را بیشتر از آنچه در نبات و حیوان است، طی کنند، مستعد پذیرش نفس ناطقه انسانی میشوند، تا بتواند همه قوای نباتی و حیوانی را به استخدام خود درآورند. در این هنگام است که نفس ناطقه بعنوان کمال اول جسم، مدرک کلیات و امور مجرد خواهد شد و افعال فکری انجام میدهد (همو، ۱۳۸۱: ۴۳۱ - ۴۳۰).

ب) عناصر موجود در عالم مادی (که تحت السماء نامیده میشوند) قابلیت ترکیب دارند؛ برای مثال، از ترکیب خاک و آب، گل بوجود می‌آید. اما مرکبات تامه که تنها بواسطه طبیعت دیگری حاصل میشوند، بواسطه کیفیات فعلی و انفعالی ترکیب می‌یابند. بنابراین باید حرارت محلل، برودت جمع‌کننده، رطوبت دارای استعداد تشکیل و بیوست حافظ تقویم و تعدیل وجود داشته باشد تا این مرکب تام شکل بگیرد. سبب قابلیت ترکیب و تخلیق و جمع و تفریق در میان اینگونه اجسام اینست که این نوع اجسام بسبب قصور جوهر و ضعف صورتشان از حیات و روح خالیند و دارای خلقت تام و کافی نیستند، از این حیث آماده

پذیرش وجود و مرتبه دیگری میشوند. این امر بدین دلیل است که همه اشیاء بسوی کمال خود توجه دارند و مشتاق رسیدن به کمالند و همه بسمت قرب الهی در حرکتند. اما اجرام مافوق آسمان چون دارای تمامیت صورت و وثاقت جوهرند، این کمال و تکوین ثانوی را طلب نمیکنند و بر اساس فطرت اولیه خود، همه کمالات لایق خود را بنحو تام دارند (همانجا).
ج) نفس انسان زمانیکه انسان بصورت جنینی در رحم است، دارای درجه نفوس نباتی است و درجه طبیعی و جمادی صرف را طی نموده است. در این هنگام او نبات بالفعل و حیوان بالقوه است، زیرا هیچ حس و حرکت ارادی و بالفعلی ندارد. هرگاه طفل از شکم مادر خود خارج شود، درجه نفوس حیوانی تا بلوغ صوری را پیدا میکند. در این زمان شخص حیوان بالفعل و انسان بالقوه است. پس از آن، مدرک اشیاء میشود و فکر و رویه، تا زمان بلوغ معنوی و اشتداد عقلی، در او رشد میکند. این امر حدوداً در سن چهل سالگی اتفاق می‌افتد. در این زمان او انسان بالفعل و ملک (و یا شیطان) بالقوه است (همو، ۱۳۸۶: ۱۸۹۳).

د) نفس در ابتدای تکوین دارای درجه طبیعی و جرمانی است و سپس بتدریج ارتقا می‌یابد، تا کمالهای مادی او نمایان شود. پس از آن، به درجه نبات و حیوان نیز میرسد. این سیر ادامه می‌یابد تا همه امور حسی، خیالی و یا عقلی او فعلیت پیدا کنند (همان: ۱۸۹۸).

ه) از نگاه ملاصدرا آخر فطرت و خلقت حیوانی، اول خلقت انسانی و آخر خلقت نباتی، اول خلقت حیوانی است، زیرا خلقتها و نشأت هم اختلاف دارند و هم اتحاد (بنحو شدت و ضعف و کمال نقص) (همان: ۸۳۴). نفس

انسانی نیز در آغاز خلقتش، نهایت عالم جسمانی در کمال حسی و ابتدای عالم روحانی در کمال عقلی است. پس صورت هر قوه‌یی در این عالم و ماده هر صورتی در عالم دیگر است، و انسان مجمع دو دریای جسمانی و روحانی است (همان: ۸۳۶). اگر به جوهر انسان در این عالم نظاره شود، او را مبدأ جمیع قوای جسمانی و مستخدم سایر صور حیوانی، نباتی و جمادی می‌یابیم و همه آنها سربازان و خدمتگزاران او هستند. اگر به جوهر انسان در عالم عقلی بنگریم، او را صرف قوه می‌یابیم که هیچ صورتی ندارد و نسبتش به آن عالم مانند نسبت بذر به میوه است، چراکه بذر، بالفعل بذر است و بالقوه، میوه (همان: ۸۶۷).

و اینکه انسان آخر معانی جسمانی است، دلیلی است بر اینکه او اول معانی روحانی است. پس بواسطه بعد روحانی خود بسیط و بواسطه بعد جسمانی خود مرکب است. بهمین دلیل انسان بواسطه روحش قابلیت حیات و نور و بواسطه جسمش قابلیت موت و ظلمت را داراست. طبیعت جسم او عالیترین طبیعت ارضی و هیولای طبیعی، و نفس او عالیترین مرتبه نفوس ملکی و عقول عالیه است، زیرا ملائکه بعد از عبور این طبقات مشمول رحمت و عطف الهی میگردند (همان: ۸۳۷).

۲) بر اساس مبنای تشکیک در وجود، ویژگی هر مرتبه گویی مقوم آن مرتبه است و قابل تفکیک از آن مرتبه نیست. بعد جسمانی مرتبه‌یی از مراتب انسان است و برای رسیدن به مراتب عالی، بعد جسمانی انسان ضروری است. از نگاه ملاصدرا، اقوی و اضعف همانند مقومات وجوداتند و از اینرو از آنها جداشدنی نیستند. نمیتوان تصور کرد وجودی که در مرتبه‌یی واقع است، در مرتبه دیگر،

چه سابق و چه لاحق، موجود باشد (همو، ۳۸۳: ۱/۴۳). تقدم و تأخر، کمال و نقص، قوه و ضعف در وجودات، مربوط به هویت وجودی آن مرتبه است، نه به امری خارج و عارض بر آن مرتبه (همان: ۴۴).

نتیجه اینکه، انسان حقیقتی دارای مراتب و مشکک است. بعد جسمانی انسان نیز بعنوان مرتبه‌یی از مراتب انسان در این سیر تشکیکی انسان قرار دارد. از طرفی ویژگیهای هر مرتبه همانند مقوم آن مرتبه است و بهمین دلیل، ذاتی (باب برهان) و ضروری برای آن مرتبه است. بنابراین، بعد جسمانی انسان بعنوان مرتبه‌یی از مراتب انسان گویی مقوم آن است. از این حیث وجود بعد جسمانی انسان بعنوان مرتبه‌یی از مراتب انسان، ضروری است.

۶. ضرورت بعد جسمانی براساس ضرورت وجود عقل نظری و عملی در انسان

بعقیده ملاصدرا هنگامی که عناصر مادی (پس از امتزاج و اعتدال) از مرتبه جمادی به مرتبه انسانی نایل گردند، مستحق دریافت نفس ناطقه میشوند. بواسطه نفس ناطقه همه قوای نباتی و حیوانی به استخدام انسان درمی‌آیند. ویژگی نفس ناطقه اینست که هم با عالم مافوق خود ارتباط دارد و هم با عالم مادون خود. از مافوق خود ویژگی قبول‌کنندگی دارد و این ویژگی را از طریق ادراک تصورات و تصدیقات بدست می‌آورد. در مادون خود فعل انجام میدهد، به این نحو که فکر و رویه خود را در صنعت بکار میبرد و خوبی و بدی را درک میکند. بنابراین انسان دارای دو قوه عالمه و عامله است. بواسطه قوه عالمه که همان عقل نظری نام دارد، تصورات و تصدیقات را درک میکند و

بواسطه قوه عامله که عقل عملی نامیده شده، صناعات انسانی را استنباط نموده، بر اساس درک و اعتقاد به زشتی و زیبایی، فعلی را انجام میدهد و یا ترک میکند (همو، ۱۳۸۱: ۴۳۱-۴۳۰).

از نظر ملاصدرا نفس انسان مانند پرنده‌یی است که دارای دو بال و پر است. دو بال او همان قوه علمی و عملی است و پرهای او همان قوای اوست. بدن جسمانی بمنزله تخمی است که پرنده از آن خارج میشود. هنگامی که وقت پرواز او فرارسد، با دو بال خود به آسمان پرواز کرده و بتبع آن هر پری از پرهایش را حمل میکند (همو، ۱۳۸۷: ۹۵). در نتیجه، وجود عقل نظری و عقل عملی برای ارتباط با عالم مافوق و عالم مادون ضروری است. عقل عملی در افعال خود دائماً به قوای بدنی نیاز دارد، ولی عقل نظری در برهه‌یی نیازمند قوای بدنی است، ولی بطور دائم به آن قوا محتاج نیست، بطوریکه نفس میتواند از طریق قوه عقل نظری و بدون نیاز به بدن، از خود افعالی صادر کند؛ مانند نشئه آخرت که اگر انسان از مقربین یا حتی از اصحاب یمین باشد، به قوای بدنی نیاز ندارد و نعمتهای بهشتی بصورت تصور و بدون نیاز به اعمال بدنی، از نفس منبعث میشود (همو، ۱۳۸۱: ۴۳۷-۴۳۶؛ همو، ۱۳۸۶: ۸۳۲-۸۳۱).

به اعتقاد ملاصدرا از ویژگیهای خاص انسان، تصور و احضار معانی مجرد، از طریق مواد حسی، معرفت مجهولات عقلی از طریق معلومات، بواسطه تفکر، تصرف در امور جزئی و کلی است. همه این امور مهم توسط دو قوه عقل نظری و عملی انجام میگیرد (همو، ۱۳۸۶: ۸۳۲). در هر حال، وقتی عناصر دارای امتزاج تامتری نسبت به نبات شود، واهب حقیقی کمالی شریفتر از نفس نامی

(به نام نفس حیوانی) به او افزوده میکند. قوای این نفس به مدرکه و محرکه تقسیم میشود. قوای محرکه نیز به باعثه و فاعله تقسیم میشوند و قوه باعثه نیز به دو شعبه شهوانی (که دنبال کسب لذت و نفع است) و غضبی (که در پی دفع ضرر است) تقسیم میگردد (همان: ۸۰۲-۸۰۱). پس از آن، حواس ظاهری (همان حواس پنجگانه مشهور) و قوای مدرکه باطنی (همان پنج قوه معروف) تشکیل میشود (همان: ۸۰۷ و ۸۱۱). ملاصدرا نفس و جسم انسان را بمنزله دو آئینه میداند که بواسطه آنها هر دو عالم جسمانی و روحانی درک میشود و نسبت به آن عوالم اطلاع حاصل میشود (همو، ۱۳۸۶: الف: ۸۱).

بنابراین ساختار وجودی انسان بر اثر سیر و حرکت تکاملی خود، یک سوی به عالم مافوق دارد و یک سوی به عالم مادون. نسبت به عالم مافوق، ویژگی پذیرندگی و نسبت به عالم مادون، ویژگی فعل و اثرگذاری دارد. بواسطه عقل نظری با عالم مافوق و بواسطه عقل عملی با عالم مادون ارتباط برقرار میکند. چون عقل عملی در افعال خود دائماً به بدن نیاز دارد و عقل نظری نیز در برخی نشئه مادی به بدن نیاز دارد، بنابراین ضرورت عقل نظری و عقل عملی برای ارتباط با عالم مافوق و مادون مستلزم ضرورت بعد جسمانی برای انسان است.

۷. ضرورت بعد جسمانی بدلیل حدود جسمانی

نفس

یکی از مبانی ملاصدرا در حکمت متعالیه، حرکت جوهری است. وی با این مبنا بسیاری از مسائل فلسفی از جمله حدود جسمانی نفس و تکامل

آن را مطرح نموده است (همو، ۱۳۹۰: ۲۶). از دیدگاه او نفس انسان جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است. نفوس انسانی به حدوث بدن حادثند، پس جسمانیة الحدوث هستند و بواسطه استكمال و خروج از قوه به فعل روحانیة البقاء میشوند، چرا که تجدد، حرکت و استعداد به امری که ذاتاً قوه است، برمیگردد و این امر فقط در ماده جرمانی صورت میگیرد. پس لازم است هر حادثی جسمانی باشد (همو، ۱۳۸۶: ۸۶۸). بعلاوه، عقل منفعل انسانی آخرین معانی جسمانی و اولین معانی روحانی است. پس نفس انسان مانند صراطی ممدود میان دو عالم است و از اینرو دارای صورت حیوانی و ماده ملکی است و شأنیت آن را دارد که بصورت ملائکه متصور شود. نتیجه اینکه انسان در ارتقا یافتن بسوی جایگاه ملائکه سزاوارتر است، بدین نحو که از صورت انسانی خارج شده، بواسطه اعمالش صورت ملائکه را کسب میکند (همان: ۸۶۸).

بر اساس نظریه جسمانیة الحدوث بودن نفس، نفس بر اثر اشتداد وجودی بعد جسمانی، شایستگی ظهور می یابد. بنابراین بدون عالم جسمانی، نفس شایستگی ظهور ندارد و در پرتو جسمانیت بروز می یابد؛ بعبارت دیگر نفس از دریچه و بستر جسمانیت (در عالم ماده) ظهور پیدا میکند. طبعاً ضرورت دارد بعد جسمانی انسان در پرتو ظهور و بروز نفس (جدای از اینکه نفس با چه مبنایی باید ظهور کند)، ظهور یابد.

۸. ضرورت تضاد در عالم، مستلزم ضرورت بعد جسمانی

اصل تضاد از اصولی است که ملاصدرا با تکیه بر

مبنای اسماء متقابلة ابن عربی، آن را در حکمت متعالیه جای داده و از آن بهره برده است. بطور کلی او معتقد است اگر تضاد در عالم نباشد، فیض در عالم کامل نخواهد شد. برای توضیح این دلیل و ارتباط آن با بحث ضرورت بعد جسمانی برای انسان، توجه به مقدمات زیر لازم است.

۱) اگر تضاد در عالم نباشد، امور حادث به مرتبه حدوث نمیرسند زیرا امور حادث بر اثر استحالاتی که برانگیزاننده استعدادها هستند، حادث میشوند (همو، ۱۳۸۳: ۱۰۱/۷).

۲) اگر امور حادث ایجاد نشوند، نفوس غیرمتناهی بعرضه وجود نخواهند آمد، زیرا اگر تضاد نباشد، کون و فساد در عالم شکل نمیگیرد و اگر کون و فساد در عالم نباشد، اشخاص غیرمتناهی بویژه شریفترین آنها که نفوس غیرمتناهی عقلی است، شکل نمیگیرد (همانجا).

۳) نفوس وقتی تحقق می یابند که بدنها و استعداد مادی آنها تحقق یابند (همانجا). (این مقدمه در نظریه جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس توضیح داده شد).

۴) فلاسفه برای اثبات ضرورت وجود شرور (که تجلی ویژه‌ی از تضاد است)، مطالب فراوانی در طول تاریخ فلسفه بیان نموده‌اند؛ مثلاً چون وجود، خیر محض است، جز خیر از آن صادر نمیشود. منتهی خیر کثیر ملازم با شر قلیل نیز ضرورتاً باید صادر شود، زیرا اگر خیر کثیر بجهت شر قلیل صادر نشود، خود شر کثیر است در حالیکه محال است شر کثیر به خداوند مستند باشد. از این حیث شرور و بتبع آن تضاد مراد عرضی و تبعی خداوند محسوب میشوند (ابن سینا، ۱۳۸۴: ۳/۳۸۴؛ فخر رازی، ۱۳۷۳: ۳/۱۳۳).

بعقیده ملاصدرا، بدن‌ها زمانی حادث میشوند که کیفیت‌های متضاد در هم اثر کنند. عبارت دیگر، بدن‌ها و بطور کلی عالم جسمانی در بستر کیفیت‌های متضاد شکل می‌گیرند. ممکن نیست خالق، کائنات را بدون اصول متضاد بیافریند، چرا که مخلوق ممکن در مقایسه با علت خود نوعی از نقصان را داراست. بنابراین، ضرورت اقتضا میکند ممکن خالی از نقص و قصور نباشد. این نقص بر اساس مراتب، دارای شدت و ضعف خواهد بود، یعنی نقص در عالم نفوس بیشتر از عالم عقول و در عالم ماده و طبایع بیشتر از عالم نفوس است. بنابراین، تضاد حاصل در این عالم سبب دوام فیض (در عالم) خواهد شد. پس تضاد (در عالم) نسبت به نظام کلی، خیر و نسبت به نظام جزئی و اشخاص، شر است.

البته تضادی که سبب کون و فساد است، مجعول به جعل ذاتی فاعل نیست، زیرا کیفیات متضاد (مانند حرارت و برودت و...) از لوازم ماهیات و وجود خارجی ماده آنهاست، نه از لوازم وجودات عقلی آنان. لوازم وجود هم (مانند لوازم ماهیت) مجعول به جعل فاعل نیست. پس مجعول بالذات در این انواع متضاد، نفس وجود آنهاست، نه نقایص و کاستی‌های آنها. عبارت دیگر، تضاد در عالم کون و فساد از لوازم وجود قدری ماده آنهاست و در عالم قضای الهی که عبارتست از وجود جمیع اشیاء بصورت عقلیشان، یافت نمیشود. پس آب عقلی، انسان عقلی، اسب عقلی، شیر عقلی و سایر صور عقلی، تضاد و بتبع آن شر و نقصان ندارند، بلکه همه آنها خیر محضند. تضاد و شر تنها در عالم قدر که تفصیل آن صور عقلی است، یافت میشود. بهمین دلیل وجود

جسمانی خالی از تضاد و تمناع نیست و منبع تفرقه، ماده است (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۱۰۲/۷).

ملاصدرا با استفاده از علل اربعه نیز به اثبات تضاد در میان موجودات جسمانی پرداخته است. نزد وی «ماده» و «صورت» دو سبب نزدیک امور طبیعی و «فاعل» و «غایت» دو سبب دور آنهاست. در بحث حرکت اثبات میشود که حرکات، غایات و فاعل مافوق مادی دارند. اگر آن دو علل دور در پیدایش امور مادی کافی بود، موجودات مادی همیشه موجود بودند و فنا و نیستی در آنها راه پیدا نمی‌کرد و از ابتدا همه کائنات کمالات شایسته خود را داشتند و اولشان عین آخرشان بود. اما آن دو علت دور کافی نیست و دو علت قریب (ماده و صورت) نیز مؤثر است. از طرفی میان صور، تضاد برقرار است و هر ماده‌یی قابلیت پذیرش صور متضاد را دارد. بنابراین هر موجودی دو نوع شایستگی متضاد پیدا میکند و دو نوع اقتضای متضاد در آن یافت میشود؛ یکی از ناحیه ماده و دیگری از ناحیه صورت. صورت اقتضا دارد باقی بماند و وضع موجود را حفظ کند و ماده اقتضای تغییر حالت دارد و میخواهد صورتی دیگر ضد صورت اولیه دریافت کند. از طرف دیگر، امکان ندارد این دو اقتضای متضاد در آن واحد برآورده شود.

با توجه به نقش فیاضیت الهی که میخواهد ماده را در این عالم تکمیل کند، حکمت الهی ایجاب میکند دائماً صورتها در امتداد زمان تغییر کنند و ضرورتاً هر حال و صورتی به مدتی معین اختصاص یابد و هر صورتی بهره خویش را از هستی ببرد. عدل الهی ایجاب میکند که ماده مشترک میان صورتها دست بدست شود و از این

طریق نظام عالم بر مبنای انواع، و نه افراد، برپا گردد. پس تضاد در عالم ناشی از علت صوری و مادی موجودات است و بدیهی است که تنها در امور جسمانی چنین امری تحقق می‌یابد (همان: ۵/۳۱۴-۳۱۵).

نتیجه اینکه اگر در عالم تضاد نباشد، امور حادث شکل نمی‌گیرد و باعث می‌شود فیض الهی کامل نشود. بر مبنای جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس، بر اثر اشتداد وجودی بعد جسمانی، نفس شایستگی ظهور می‌یابد. بنابراین بدون عالم جسمانی نفس شایستگی ظهور ندارد و در پرتو جسمانیت بروز می‌یابد؛ پس ضرورت فیاضیت کامل الهی مستلزم ضرورت تضاد در عالم ماده است و ضرورت تضاد در عالم ماده مستلزم تشکیل امور حادث است. یکی از امور حادث نفس است که از بستر بدن ضرورت ظهور پیدا می‌کند.

از طرف دیگر، انسان نیز بعنوان موجودی در این عالم مادی و خلیفه روی زمین، ضرورتاً دارای همه علل چهارگانه است و باید دارای بعد جسمانی باشد، تا بتواند بر اثر پذیرش صور، آنچه را استحقاق دارد، دریافت کند. پذیرش صور نیز در سایه وجود اصل تضاد و بر اساس توضیح مذکور تحقق خواهد یافت. عبارت دیگر، اگر تضاد در عالم نباشد، فیض مبدأ جواد، دوام نخواهد یافت و عالم عنصری از قبول حیات که به سبب رسیدن به مقصودش خواهان آن است، محروم میماند و طبعاً عالم عنصری شکل نمی‌گیرد. در نتیجه، اکثر آنچه امکان وجود دارد، در مخفیگاه امکان و کتم عدم محض باقی خواهد ماند و بتبع آن رجوع و سفر بسوی خدا تعالی برای سالکان طریقت

محقق نخواهد شد (همان: ۱۰۶/۷).

۹. ضرورت وجود نبی، مستلزم ضرورت بعد جسمانی

انسان حقیقتی یک بعدی نیست، بلکه دارای ابعاد طبیعی، مثالی، عقلی و الهی می‌باشد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۵: ۶۷۳). از نگاهی دیگر، انسان دارای سه نشئه دنیوی، اخروی و ربوبی است و در مورد سلطنت این نشآت در انسانها تفاوت‌هایی وجود دارد: برخی انسانها دنیا بر تمام وجودشان غلبه دارد و احکام دنیا آنان را تحت تأثیر قرار داده است. برخی قدم به جهان ربوبی گذاشته، حقیقت هستی را درک کرده و از محدوده دنیا و آخرت عبور کرده‌اند (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۱۷۵). بر اساس این دیدگاه، پیامبران بدلیل تعالی وجودی خود در هر سه نشئه به کمال رسیده و واجد خواص و آثار هر سه جهانند. پیامبران در دنیا همچون سلاطین، در جهان ربوبی همچون فرشتگان و در جهان برزخ همچون افلاکند (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۸/۲۲۰). بنابراین جسمانیت برای پیامبران، بعدی کمالی محسوب می‌شود.

از سوی دیگر، نزد ملاصدرا ضرورت بعثت انبیا با توجه به نیاز انسان به قانون در زندگی اجتماعی، قابل اثبات است. او قانون را همان شرع دانسته و چون سیر عالم بسمت آخرت است، شارع باید سنن و روشهایی را بیاورد تا انسان بر اساس آنها سعادت خود را تأمین کند. پس از اثبات ضرورت قانون و قانونگذاری متشرع و هدایتگر، ملاصدرا معتقد است این شخص باید انسان باشد. استدلالی که وی جهت این لزوم ارائه می‌کند، اینست که ارتباط

مستقیم ملائکه بدلیل بعد تجردی محض آنها با انسان و عالم مادی، محال است و از طرفی سایر حیوانات و موجودات غیرانسانی نیز بدلیل اینکه مقام آنها از مقام انسانی پایینتر است، نمیتوانند این نقش مهم را برعهده بگیرند. پس قانونگذار و شارع، امر مجرد صرف یا ماده جسمانی صرف نخواهد بود، بلکه تنها فرض ممکن اینست که امری میان آن دو باشد که همان انسان دارای بعد جسمانی و روحانی است. چون ظهور این انسان ضرورت دارد و محال است امری صرفاً مجرد باشد؛ طبعاً از این حیث بعد جسمانی برای انسان ضرورت می یابد (همو، ۱۳۸۲: ۴۲۰).

جمع بندی و نتیجه گیری

روشن شد که براساس مبانی و دیدگاههای فلسفی ملاصدرا، ضرورت بعد جسمانی برای انسان قابل اثبات است. یکی از مهمترین دیدگاههای وی، برقراری پیوند میان قاعده سنخیت بین علت و معلول، جامعیت گسترده الهی و واسطه گری میان خدا و معلولهای اوست. از نگاه صدرالمتهلین، با توجه به مسانخت میان علت و معلول، میتوان گفت جامعیت الهی مستلزم گستردن رحمت، و گستردن رحمت مستلزم ظهور مخلوقات و تدبیر آنها براساس اسماء و صفات خداوند است. ظهور و تدبیر مخلوقات مستلزم واسطه بی میان خدا و خلق است که از جهتی به خدا مستند باشد و از جهتی با مخلوقات مرتبط شود، تا عدم مسانخت میان خداوند و ظهورات او جبران گردد. مقتضای قاعده سنخیت اینست که آن واسطه بنحوی با مخلوقات تحت تدبیر خود، سنخیت داشته باشد.

از طرفی چون بخشی از مخلوقات، جسمانیند، ضرورت دارد این سنخیت نیز در این حوزه برقرار شود. بنابراین واسطه مذکور نیز باید دارای بعد جسمانی باشد، تا سنخیت میان مخلوقات و این واسطه محفوظ بماند.

غایتمندی بعنوان یکی از اصول و مبانی برجسته ملاصدرا در انسان شناسی، میتواند مبنایی مهم برای اثبات ضرورت بعد جسمانی انسان باشد. از منظر غایت شناسی، ارتباطی غایی میان موجودات جسمانی و انسان وجود دارد که این امر ضرورت ظهور بعد جسمانی انسان را میطلبد، به این نحو که از دیدگاه ملاصدرا رابطه میان انسان و دیگر مخلوقات همچون رابطه گوهر و صدف است. بنابراین انسان باید دارای بعدی جسمانی باشد تا رابطه مذکور معنا پیدا کند، چراکه معنا ندارد عالم جسمانی محافظت کننده حقیقتی صرفاً روحانی باشد، بلکه برای آن حقیقت روحانی باید شأنی جسمانی قائل شد، تا ارتباط مذکور معنا یابد. از سویی بنظر ملاصدرا ظهور بعد جسمانی انسان بدلیل تحصیل و تعیین نفس ناطقه انسانی است. این امر بر اثر تعلق آن نفوس به بدن انسان صورت میگیرد. در نتیجه غرض از تعلق بعد روحانی به جسم انسان، تحصیل خلیفه و جانشین خداوند بر روی زمین است. بعبارت دیگر، حقیقت تجردی خداوند در قالب تعلق نفوس انسانی به بدن جسمانی میتواند در زمین که خود امری جسمانی است، ظهور و بروز یابد. همچنین ضرورت بعد جسمانی انسان براساس اعتدال میان وحدت ذاتی و کثرت امکانی و غلبه نکردن آنها بر یکدیگر قابل اثبات است، چراکه چنین اعتدالی در غیر انسان مطرح نیست. بدیهی است یکی از مؤلفه های این اعتدال علاوه بر بعد روحانی

شامل بعد جسمانی انسان نیز میشود.

این نکته را نباید فراموش کرد که از نگاه ملاصدرا، جانیشینی انسان منحصر در انسان کامل نیست، بلکه همه افراد بشر، حصه‌یی از خلافت الهی را دارند، حتی اراذل نیز در جهان از آن حیث که سبب ساخت مصنوعات بشری میشوند، صفت جلال الهی را ظاهر میکنند.

استفاده از قاعده امکان اخس بعنوان مبنایی فلسفی برای اثبات ضرورت بعد جسمانی انسان قابل استفاده است. بعقیده ملاصدرا بر اساس این قاعده، وجود انسان به مرتبه حدوث نمیرسد، مگر اینکه همه مراتب طبیعت در انسان اجتماع یابند؛ به این معنا که همه قوای ارضی، نباتی و حیوانی در او جمع شوند. بعبارت دیگر، بعد جسمانی انسان اشرف از بعد جمادی، نباتی و حیوانی است و انسان مرکب از بعد روحانی و جسمانی، اشرف از بعد جسمانی است. انسان از حیث جسمانیت، استعداد دریافت همه کمالات، بویژه دریافت امانت الهی را دارد و سایر موجودات تنها استعداد بخشی از آنها را دارند. بیان دیگر، خلافت عظمای الهی در نشئه جامع انسانی تحقق می‌یابد و انسان چون دارای تطور ذاتی در همه مراتب وجودی است، مستحق دریافت مقام خلافت الهی است. ذومراتب بودن انسان بر اساس تشکیک در وجود، مبنایی دیگر برای اثبات ضرورت بعد جسمانی او از نگاه ملاصدراست، به این نحو که انسان حقیقتی دارای مراتب است. بعد جسمانی انسان نیز بعنوان مرتبه‌یی از مراتب انسان، در سیر وجود تشکیکی انسان قرار دارد. از طرفی ویژگیهای هر مرتبه، گویی مقوم آن مرتبه است و از اینرو ذاتی (باب برهان) و ضروری همان مرتبه است. بنابراین،

بعد جسمانی انسان بعنوان مرتبه‌یی از مراتب انسان، وجودش ضروری است.

ضرورت وجود عقل عملی و نظری در انسان مبنای دیگری است که با استفاده از آن ضرورت بعد جسمانی انسان اثبات میشود. نزد ملاصدرا ساختار وجودی انسان بر اثر سیر و حرکت تکاملی خود، یک سوی به عالم مافوق دارد و یک سوی به عالم مادون. نسبت به عالم مافوق، ویژگی پذیرندگی و نسبت به عالم مادون، ویژگی فعل و اثرگذاری دارد. بواسطه عقل نظری با عالم مافوق و بواسطه عقل عملی با عالم مادون ارتباط برقرار میکند. چون عقل عملی برای انجام وظایف خود به بدن نیاز دارد و عقل نظری نیز در نشئه مادی نیازمند بدن است، بنابراین ضرورت عقل نظری و عملی جهت ارتباط با عالم مافوق و مادون، مستلزم ضرورت بعد جسمانی برای انسان است. از نظریه جسمانیة الحدوث بودن نفس انسان بعنوان مبنایی دیگر برای ضرورت بعد جسمانی انسان میتوان نام برد. بعقیده ملاصدرا نفس بر اثر اشتداد وجودی بعد جسمانی است که شایستگی ظهور می‌یابد. بنابراین، بدون عالم جسمانی نفس شایستگی ظهور ندارد و در پرتو جسمانیت بروز می‌یابد. بعبارتی دیگر، نفس از دریچه و بستر جسمانیت در عالم ماده ظهور پیدا میکند. طبعاً با ظهور و بروز نفس، ضرورت دارد بعد جسمانی انسان ظهور یابد.

اصل تضاد را میتوان بعنوان مبنایی منبعث از عرفان ابن عربی از سوی ملاصدرا درباره ضرورت بعد جسمانی انسان قلمداد نمود. از نظر او، اگر تضاد در عالم نباشد، امور حادث شکل نمیگیرد و باعث میشود فیض الهی کامل نشود. از طرفی بر

مبنای جسمانی‌الحدوث و روحانی‌البقاء بودن نفس، نفوس بر اثر اشتداد وجودی بعد جسمانی، شایستگی ظهور می‌یابد. بنابراین بدون عالم جسمانی نفس شایستگی ظهور ندارد و در پرتو جسمانیت بروز می‌یابد؛ پس ضرورت فیاضیت کامل الهی مستلزم ضرورت تضاد در عالم ماده است و ضرورت تضاد در عالم ماده، مستلزم تشکیل امور حادث است. یکی از امور حادث، نفس است که از بستر بدن ضرورت دارد ظهور یابد. استفاده از مبانی نبوت‌شناسی در فلسفه ملاصدرا بعنوان یکی از موارد اثبات ضرورت بعد جسمانی حائز اهمیت است، چرا که بعقیده ملاصدرا قانونگذار و شارع نه امر مجرد صرف است و نه ماده جسمانی صرف، بلکه تنها فرض ممکن اینست که امری میان آن دو باشد که همان انسان دارای بعد جسمانی و روحانی است. چون ظهور این انسان ضرورت دارد و محال است قانونگذار هدایتگر، حقیقتی صرفاً مجرد باشد، طبعاً از این حیث بعد جسمانی انسان ضرورت می‌یابد.

منابع

آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۰) شرح مقدمه فیصری بر فصوص الحکم، تهران: امیرکبیر.

_____ (۱۳۸۱) شرح بر زاد المسافر، قم: بوستان کتاب.

ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۹۳) قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ابن سینا (۱۳۸۴) الاشارات والتنبیها، قم: مطبوعات دینی.

حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۹۵) شرح العیون فی شرح العیون، قم: بوستان کتاب.

سبزواری، ملاهادی (۱۳۸۸) اسرار الحکم، قم: اسلامیه.

طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۲۴ق) نهاية الحکمة، قم: مؤسسه نشر اسلامی.

فخر رازی (۱۳۷۳) شرح عیون الحکمة، تهران: مؤسسه الصادق.

مصطفوی، زهرا (۱۳۸۵) نوآوری‌های فلسفی صدرالمتألهین، تهران: بصیرت.

ملاصدرا (۱۳۷۸ق) رساله فی الحدوث، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۷۸ق) اجوبة المسائل العویصه، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۸۱) المبدأ والمعاد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۸۲) الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح سیدمصطفی محقق داماد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۸۳) الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعة، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۸۶ق) ایقاظ النائمین، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۸۶ق) مفاتیح الغیب، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۸۷) المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه، تصحیح و تحقیق آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۸۹ق) اسرار الآیات، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۸۹ق) تفسیر القرآن الکریم، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۹۰) رساله سه اصل، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.